

تفسیر لغوی و ادبی قرآن از منظر روایات معصومان(ع)

دکتر علی احمد ناصح^۱

چکیده:

یکی از کهن‌ترین روش‌های تفسیر قرآن روش تفسیر به لغت و صرف و نحو و بلاغت (تفسیر ادبی) است. در روایات تفسیری بجای مانده از معصومان (ع)، موارد فراوانی وجود دارد که آن بزرگواران ضمن بازگو کردن معنای لغوی یا نکات ادبی موجود در آیات و با تکیه بر قواعد صرف، نحو، معانی، بیان و یا ارجاع به کاربردهای عرفی و ذکر واژه‌های مترادف به تفسیر و تبیین آیات پرداخته‌اند.

در این مقاله موارد و نمونه‌هایی قابل اعتنا از این گونه تفسیر در آثار به جای مانده از معصومان (ع) ارائه شده تا علاوه بر اثبات ریشه‌داری و قدمت این روش در تفسیر قرآن، مشروعیت، صحت و نیز اهمیت این شیوه در تفسیر به عنوان یکی از روش‌هایی که معصومان در تبیین آیات قرآن به کار برده‌اند نیز به اثبات رسد.

کلید واژه‌ها: تفسیر ادبی، لغت، صرف، نحو، بلاغت، روایات تفسیری.

مقدمه:

یکی از قدیمی‌ترین روش‌ها در تفسیر قرآن کریم که از همان آغازین روزهای تفسیر در کنار دیگر روش‌های تفسیر به عنوان یک روش مورد تاکید و عنایت مفسران قرار گرفته و آثار

** تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۳/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۳/۲۰

^۱ دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

گران‌سنگی در تفسیر قرآن با این روش پدید آمده است روش تفسیر به لغت و علوم ادبی است.

از آنجا که ممکن است از عنوان تفسیر ادبی و یا تفسیر به لغت و علوم ادبی برداشت های متفاوتی به ذهن آید، در این مقدمه به اختصار مقصود خویش از عنوان فوق را توضیح داده و با ذکر اهمیت دانش لغت در تفسیر و برخی توضیحات پیرامون احادیث مورد استناد در مقاله، مقدمه را پایان داده و سپس اصل موضوع و ذکر موارد از روایات معصومان (علیهم السلام) را پی می‌گیریم.

تعریف:

تفسیر ادبی یعنی تفسیر قرآن به کمک علوم ادبی مانند صرف، نحو، لغت، بلاغت، ارائه این تعریف از آن جهت ضروری به نظر می‌رسد که باید گوشزد شود: گاهی تفسیر ادبی قرآن از نظر سنتی به شاخه ای از علم اعجاز القرآن اطلاق می‌شده است که با موضوع این مقاله ارتباط نداشته و ما به آن نپرداخته ایم چون هدف مقاله حاضر این بوده که مواردی از کاربرد ادبیات عرب در تفسیر قرآن که به وسیله معصومان (علیهم السلام) استفاده شده را بیان کند.

پس در حقیقت تفسیر ادبی در اینجا عنوانی عام و شامل است و تفسیر لغوی، بلاغی و بیانی را دربر می‌گیرد، مفسر در این روش با دقت در الفاظ و معنای لغوی و پس از آن دقت در معنای استعمالی کلمات در قرآن و سپس استفاده از علوم ادبی برای فهم و بیان معانی آیات به تفسیر و تبیین آیات قرآن می‌پردازد.

این روش را باید از کهن‌ترین روش‌های تفسیر قرآن دانست زیرا از همان صدر اسلام معصومان (علیهم السلام) و نیز صحابه و تابعان برای بیان مقاصد آیات گاهی به صرف، نحو، لغت، بلاغت و ... استناد می‌کردند.

اهمیت: تذکر این نکته ضروری است که دانش لغت و علم به مفردات از جمله علوم است که آگاهی به آن برای هر قرآن پژوه اجتناب‌ناپذیر است.

شیخ ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل معروف به راغب اصفهانی که به حق اثر گران‌سنگ او مفردات الفاظ القرآن تا به امروز کم نظیر و بی‌بدیل است و باید او را یکه‌تاز و

میدان‌دار واقعی این عرصه به شمار آورد، در اهمیت این دانش و ضرورت فراگیری آن می‌گوید:

نخستین چیزی که از علوم مختلف برای درک و فهم قرآن نیاز است و باید به آن پرداخته شود علوم الفاظ است و بخشی از این علوم دانش تحقیق در الفاظ مفرد و تک واژه هاست.

تحصیل و به دست آوردن معانی مفردات الفاظ در حقیقت نخستین یاری کننده است برای کسی که می‌خواهد معانی قرآن را درک کند و مانند به دست آوردن وسایل بنایی (آجر) است. برای سازنده‌ی ساختمان؛ همان‌طور که سازنده‌ی ساختمان تا آجر و دیگر وسایل که جزء نیازهای اولیه اوست برایش فراهم نگردد توان سازندگی را ندارد، قرآن پژوه نیز بدون آگاهی از دانش واژه‌ها و شناخت نسبت به آن‌ها به مقصد نمی‌رسد. (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، مقدمه ص ۶)

آخرین نکته: پس از تذکر نکته فوق گفتنی است که در میان روایات تفسیری حجم قابل توجهی از آن‌ها به شرح و تبیین واژه‌ها و مفردات قرآنی و بیان وجوه آن اختصاص دارد و یکی از روش‌های متداول در این گونه روایات معنا کردن واژه‌ها یا واژه‌هایی از یک آیه است. در پاره‌ای از موارد علاوه بر معنای واژه، به ذکر توضیحات مختصری درباره‌ی واژه‌ها نیز پرداخته شده است.

تحقیق و بررسی در این نوع روایات نشان می‌دهد که معنای کل آیه و پیام آن، غامض و مشکل نبوده است، ولی وجود واژه‌ای و عدم آگاهی به معنای آن سوال و یا اشکالی در ذهن افراد ایجاد کرده و این افراد با مراجعه به پیامبر (ص) و یا اهل‌بیت (ع) و صحابه او پاسخ به اشکال یا سوال خویش را تقاضا می‌کرده‌اند، گاهی نیز روایاتی از این قبیل بدون مطرح شدن سوالی نقل شده است.

این روایات که به مدد آن‌ها فهم آیات برای ما میسر می‌گردد و تفسیر و تبیینی درست از مفردات قرآنی به دست می‌دهند، در احادیث منقول از پیامبر (ص) و اهل‌بیت او (ع) فراوانند و در گفته‌های صحابه و تابعان فراوان تر.

در این جا - به عنوان نمونه - مواردی از این گونه احادیث که از اهل بیت (ع) نقل شده اند ذکر می گردد:

۱. ابراهیم بن ابی محمود می گوید:

سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام ... عن قول الله عزوجل: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (بقره، ۷). از امام رضا علیه السلام در مورد آیه مبارکه ختم الله ... پرسیدم، آن حضرت فرمود: منظور از «ختم» مهری است که بر دل کافران به جزای کفرشان نهاده شده است. همان طور که خداوند عزوجل فرمود: فِيمَا ... بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء، ۱۵۵) «بلکه خداوند به جزای کفرشان، بر دل آنها مهر نهاده است و در نتیجه جز اندکی، بقیه ایمان نخواهند آورد.»

در این حدیث امام رضا علیه السلام معنای لغوی واژه «ختم» را بیان فرموده و در این رابطه به آیه دیگری نیز استشهاد نموده است. نکته قابل توجه این که: واژه «ختم» در کتاب های لغت نیز به همین معنا آمده است. در معجم المقاییس اللغه چنین آمده است: الختم هو الطبع على الشيء؛ مهر زدن بر چیزی. این معنا کاملاً با معنایی که امام رضا علیه السلام در مورد این واژه بیان داشتند، هم آهنگ است.

امام علیه السلام در پاسخ سوال ابراهیم بن ابی محمود در مورد آیه، تنها یک واژه را معنا فرمود که جنبه‌ی کلیدی در مفهوم کلی آیه داشت؛ به عبارت دیگر دانستن معنای آن واژه مفهوم کل آیه را روشن و فهم آن را آسان کرده است. (شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۱۱، صص ۱۲۳-۱۲۴ ح ۱۶)

۲. ابراهیم بن ابی محمود قال: قال علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) فی قول الله تعالی: وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (قیامت، ۲۲ و ۲۳). قال: یعنی مشرقه ینتظر ثواب ربها.

ناضره یعنی مشرقه و متنوره و ناظره از ماده ی نظر به معنای انتظار گرفته شده است؛ یعنی وجوهی در انتظار ثواب پروردگار و امیدوار به رحمت و عطای اویند. (شیخ صدوق، همان، ح ۲)

۳. از امام صادق (ع) در مورد آیه: **وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا** (اسراء، ۳۱) نقل شده است که فرمود: **الحاج لا يملق ابداً، قيل: و ما الإملاق، فقال: الافلاس؛ کسی که حج گذارد هرگز دچار املاق نمی گردد، سوال شد: املاق به چه معناست؟ فرمود: تهی دست.** (رضایی کرمانی، علامه شبّر و تفاسیر سه گانه و علامه شبّر صفوه التفاسیر ج ۲، برگ ۴۰)

۴. در حدیثی که احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از امام رضا (ع) نقل کرده، آمده است: **آن حضرت در باره واژه های فارض و بکر در آیه: قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ** (بقره، ۶۸). فرمود: **لا صغيرة و لا كبيرة؛ لا فارض و لا بکر به معنای نه کوچک و نه بزرگ است (معمولی و متوسط).** (حویزی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۸۷ ح ۲۳۸)

۵. امام عسکری (ع) ضمن حدیثی با سند خویش از پدرانش نقل فرموده که امام صادق (ع) در باره واژه فتنه در آیه مبارکه: **... إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ ...** (بقره، ۱۰۲) فرمودند: **أما نحن فتنه و امتحان للبلاء؛ ليطيعوا الله فيما يتعلمون؛ به درستی که ما در معرض فتنه، آزمایش هستیم تا خدای را اطاعت نمایند در آن چه می دانند.** (حویزی، همان، ص ۱۰۷ ح ۲۹۴)

۶. از امام علی (ع) نقل شده که در مقام بیان استحباب مباشرت با همسران در شب اول ماه مبارک رمضان با استدلال به آیه شریفه این گونه فرمود: **أَجِلَّ لَكُمْ لَيْلَةُ الصَّيَّامِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ ...** (بقره، ۱۸۷) و **الرفث: المجامعة.** در شب های روزه هم خوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است. (حویزی، همان، ص ۱۷۲ ح ۵۹۵)

۷. از امام رضا (ع) نقل شده است که هنگام سوال حسین بن بشار از ایشان در باره آیات: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ.** (بقره، ۲۰۴-۲۰۵)

فرمود: ... وَ يُهْلِكُ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ: هم الذریئۀ و الحرث: الزرع؛ نسل عبارت است از ذریه و حرث به معنای کشت و زرع می باشد. (حویزی، همان، ص ۲۰۳ ح ۷۴۹)

۸. امام صادق (ع) در پاسخ پرسش حنان بن سدیر در مورد آیه مبارکه: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (نساء، ۵۴).

واژه های آن را به شرحی که در ذیل آمده معنا کرد:

عن حنان، عن أبي عبد الله (ع)، قال: قلت له، قوله: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ قَالَ: النبوة، وفلت: والحكمة، قال: الفهم والقضاء، وآتيناهم ملكاً عظيماً. قال: الطاعة المفروضة. مقصود از کتاب در این آیه نبوت و حکمت به معنای فهم و درک و داوری و ملک عظیم به معنای اطاعت و پیروی واجب و بی چون و چراست. (حویزی، همان، ص ۴۹۰ ح ۲۹۸)

۹. امام باقر (ع) در باره اریکه در آیه: مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأُرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا. (انسان، ۱۳)

فرمود: الأريكة: السرير عليه الججله؛ اریکه به معنای تخت و سریری است که بر آن ججله و پرده قرار دهند. (رضایی کرمانی، علامه شبّر و تفاسیر سه گانه، ص ۷۳)

۱۰. از امام باقر (ع) در باره واژه طموس در آیه مبارکه: فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ. (مرسلات، ۸) نقل شده است که فرمود: طموسها: ذهاب نورها؛ طموس ستارگان به معنای از بین رفتن نور آنهاست. (رضایی کرمانی، همان ص ۷۳)

۱۱. علی بن ابراهیم با اسناد خویش از امام باقر (ع) در ذیل آیه: يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا (بلد، ۶)

نقل کرده که امام در باره واژه لبد فرمود: اللبد: المجمع: لبد به معنای انباشته شده می باشد. (حویزی، پیشین، ج ۵ ص ۵۸۰)

۱۲. هشام جوالیقی می گوید: از امام صادق (ع) در باره کلام خداوند پرسیدم: سبحان الله ما یعنی به؟ قال: تنزیهه؛ پرسیدم: سبحان الله چه معنایی می دهد؟ فرمود: تنزیه (منزه و پاک و

بی آرایش دانستن از عیب و بدی). این معنا با مفهوم سیح در باب تفعیل نیز سازگار است. (شیخ صدوق، التوحید، ص ۳۱۲، ح ۳)

۱۳. ابوالجارود از حضرت امام باقر (ع) در مورد آیه: *إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا* و *وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ*. (نحل، ۱۲۰) روایت می کند که فرمود: ... و *أَمَّا قَانِتًا*، فالمطیع و *أَمَّا الحنيف*، فالمسلم ... امام قانت را به مطیع و حنیف را به مسلم معنا کرده است. (حویزی، پیشین، ج ۳ ص ۹۴ ح ۲۵۸)

در معجم مقایس اللغه و مفردات راغب ذیل واژه قانت به ترتیب طاعه و طاعه مع الخضوع آمده است. بنابر این قانت که بر وزن فاعل آمده، به معنای مطیع است. پس امام (ع) واژه قانت را به همان مفهوم لغوی آن، معنا فرموده است.

واژه حنیف نیز در معجم مقایس و مفردات راغب به معنای المائل إلى الدین المستقیم آمده است؛ یعنی کسی که به دین مستقیم میل کرده، در واقع آن را پذیرفته و تسلیم آن شده است. (ر. ک: معجم مقایس اللغه و مفردات راغب ذیل ماده حنیف)

۱۴. احمد بن ابی نصر از امام رضا (ع) در معنای «بخس» در آیه: *وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ* (یوسف، ۲۰) نقل کرده که آن حضرت فرمود: «البخس: النقص؛ بخس به معنای ناقص و ناچیز است». (حویزی، همان، ج ۲، ص ۴۱۸ ح ۳۲)

در معجم المقایس اللغه نیز «بخس» به معنای نقص آمده است. بنابراین معنایی که روایت از واژه «بخس» نموده، همان معنای لغوی این کلمه می باشد.

۱۵. امام باقر (ع) از پدر بزرگوارش امام سجاد (ع) و آن حضرت از امام حسین (ع) نقل می کند که: امام باقر (ع) فرمود: *الصمد: السيد المطاع الذي ليس فوقه أمرٌناه*. صمد بزرگی است که اطاعت می شود، کسی که فوقش کسی نیست که امر و نهی کند. (حویزی، همان، ج ۵، ص ۷۱۱ ح ۶۸)

۱۶. داود بن قاسم از امام جواد (ع) در باره معنای «صمد» پرسید، حضرت فرمود: *السيد المصمودٌ إليه في القليل و الكثير؛ بزرگی که تمام موجودات در نیازهای کوچک و بزرگ، او را*

قصد می کنند (به او مراجعه می کنند و محتاج اویند). (کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص

۱۲۳ ح ۱)

۱۷. عن امیرالمومنین (ع) قال: و أما الکفر المذكور فی کتاب الله تعالی، فخمسة وجوه: منها: کُفْرُ الجحودِ والجحودُ ینقسم علی وجهین و منها: کُفْرُ التَّوکلِ لما أمر الله تعالی به و منها: کفر البراءة و منها: کفر النعم...؛ کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است: کفر جحود و آن بر دو وجه است، سوم کفر به سبب ترک کردن آن چه خداوند به آن فرمان داده است، چهارم کفر برائت و پنجم کفر نعمت. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۰۰ ح ۳۰)

امام (ع) در ادامه برای هر کدام از وجوه، توضیحی آورده و آیه ای از قرآن را به عنوان مثال آن وجه ذکر فرمود. ما به دلیل طولانی بودن حدیث به ذکر بخش هایی از آن اکتفا می کنیم.

حضرت در ادامه فرمود: اما کفر جحود همان انکار ربوبیت است و ... و آن قول دو دسته از زنادقه و دهریه است و هم آنهاست که می گویند: وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (جاثیه، ۲۴) و هلاک نکند ما را جز دهر؛ و خداوند در باره آنان می فرماید: إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (بقره، ۶)

راستی آن کسانی که کافرند برای آنها فرقی ندارد که بیم شان دهی یا بیم شان ندهی، ایمان نمی آورند. مقصود کفر به توحید و شناسایی خدای تعالی است. این یکی از دو وجه کفر است و وجه دیگرش انکار آگاهانه است و آن این که حق را بشناسد و با این حال آن را انکار کند: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (نمل، ۱۴)؛ و آن را انکار کنند با این که در دل بدان یقین دارند، از روی ستم گری و گردن کشی. این است تفسیر دو وجه جحد و انکار.

وجه سوم، ترک آن چه خدای عزّ و جلّ بدان دستور داده است و مقصود از آن، قول خدای عزّ و جلّ است که فرمود: وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَوُونَ* ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ

دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تَفَادَوْهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ... (بقره، ۸۴-۸۵) و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم... آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و به بعضی دیگر کافر می شوید؟ یعنی قرآن، آنها را کافر دانسته است، به واسطه ترک آن چه خدا به آنها فرمان داده است و نسبت ایمان به آنها داده، ولی از آنها ایمان را نپذیرفته است.

وجه چهارم از وجوه کفر، کفر برائت است و آن قول خدای عزّ و جلّ است که حکایت می کند از ابراهیم: ... كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ... (ممتحنه، ۴) ما به شما کافریم و میان ما با شما دشمنی و بغض پدیدار شده، همیشه تا شما به سوی خدای یگانه برگردید و ایمان آورید.

یعنی ما از شما بیزاریم و نیز خداوند در باره ابلیس و بیزاری جستن او از دوستان خود در قیامت فرموده است: ... إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (ابراهیم، ۲۲) من کافر شدم بدان چه پیش از این با من در آن شریک شدید؛ و فرموده است: وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا (عنکبوت، ۲۵) شما در برابر خدا بت هایی را به پرستش گرفتید میان خودتان در زندگی دنیا سپس روز قیامت به هم دیگر کافر شوید و یکدیگر را لعنت کنید، یعنی از هم دیگر بیزاری و دوری جوید.

وجه پنجم از وجوه کفر، کفر به نعمت است، خداوند از قول حضرت سلیمان (ع) می فرماید: ... قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ. (نمل، ۴۰) این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که شکر گزارم یا ناسپاسی می کنم؛ و نیز فرمود: وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ (ابراهیم، ۷)

اگر سپاس گزاری کنید نعمت شما را افزون خواهیم کرد و اگر ناسپاسی کنید قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.

بدین ترتیب همان‌طور که مشاهده می‌شود در حدیث فوق معانی مختلفی که واژه کفر در قرآن بر آنها حمل می‌شود، توضیح داده شده است و با کنار هم آوردن آیات مختلفی که در بر دارنده واژه کفرند، زمینه مقایسه این آیات فراهم شده است. از این مقایسه می‌توان نتیجه گرفت که معنای لغوی و ریشه‌ای واژه کفر در همه آیات مطرح است، منتها سیاق و بستری که واژه در آن قرار گرفته، معانی دیگری را بر آن معنای لغوی اضافه کرده است.

تاکید بر این نکته ضروری است که بحث کردن در باره‌ی یک موضوع در قرآن و بررسی آیاتی که به آن موضوع توجه کرده و کنار هم قرار دادن آیات در یک مجموعه دقت و ظرافت خاصی را می‌طلبد و طبعاً برای رسیدن به این مطلوب کسب مهارت و آگاهی کامل در این زمینه ضروری است و یکی از مطمئن‌ترین و موثرترین راه‌ها برای کسب مهارت و آگاهی کامل در این زمینه، دقت و تأمل در روایاتی نظیر احادیث فوق می‌باشد.

۱۸. عن علی علیه السلام فی قوله تعالى: الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره، ۴۶) يقول: يوقنون أنهم مبعوثون والظن منهم يقين. ظن در اینجا به معنای یقین است و طبق آنچه در کتب لغت آمده است این یکی از دو معنای این واژه می‌باشد.^۱ (بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲ ص ۳۲۹ ح ۲/۳۱۹۵)

۱۹. عن مسعدة بن صدقة، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول و يسأل عن الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر أوجب على الأمة جميعاً؟ فقال «لا»، فقيل له: و لم؟ قال: «إنما هو على القوى المطاع العالم بالمعروف من المنکر، لا على الضعیف ... و الدلیل على ذلك کتاب الله تعالى: وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (آل عمران، ۱۰۴)»

فهذا خاص غير عام، كما قال الله تعالى: وَمِنْ قَوْمٍ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ. (اعراف، ۱۵۹)

و لم يقل، على أمة موسى و لا على كل قومه...

^۱ برای آگاهی بیش‌تر رجوع کنید به مصباح المنیر و نیز لسان العرب ذیل واژه ظن

در حدیث فوق امام علیه السلام با استدلال به «من» در منکم و نیز «من قوم موسی» که هر دو تبعیضیه اند عدم وجوب امر به معروف بر همه افراد و وجوب آن را بر بعضی افراد و فقط کسانی که علم و توانایی انجام آن را داشته باشند بیان فرمود. (حویزی، پیشین ف ج ۱ ص ۳۸۰ ح ۳۱۷)

۲۰. در تفسیر قمی در ذیل آیه مبارکه: **ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ** (یوسف، ۴۹)

آمده است که: قرأ رجل علی امیرالمومنین علیه السلام: **ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ** علی البناء للفاعل، فقال: ويحك أي شيء يعصرون؟ يعصرون الخمر؟ قال الرجل: يا امیرالمومنین، كيف أقرأها؟ فقال: إنما نزلت و فيه يعصرون، أي يُمطرون بعد سني المجاعة، والدليل علی ذلك قوله: **وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا** (نبا، ۱۴) (طباطبایی، المیزان، ج ۱۱، ص ۲۰۳)

در این حدیث امام با توجه دادن به این که يعصرون باید به صورت مجهول قرائت شود و نه معلوم و در این صورت معنای يُمطرون یعنی باریدن باران بر آنان بعد از سال های قحطی و خشکسالی است تفسیر صحیح آیه را گوشزد می فرماید.

به عنوان آخرین مورد، حدیث ذیل را که در این بحث بسیار گویا است و لزوم مراجعه به احادیث وارده در این باب را به روشنی مبرهن می سازد یاد آور شده و این بحث را به پایان می بریم.

۲۱. ابان بن تغلب می گوید: عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر (ع)، أنه قال فی قوله عز وجل: **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ...** (مائده، ۴)

ما أهل لغير الله یعنی: ما ذبح للأصنام، و أما (المنخنة) فإن المجوس كانوا لا يأكلون الذبائح و يأكلون الميتة و كانوا يخنقون البقر و الغنم فإذا اختنقت و ماتت أكلوه. (المتردية) كانوا يشدون أعينها و يلقونها من السطح. فإذا ماتت أكلوها. (والنطحة) كانوا يناطحون بالكباش، فإذا

ماتت أحدها أكلوها. (و ما أكل السَّبْعُ إِلَّا ما ذكيتم) فكانوا يأكلون ما يتله الذئب و الأسد، فحرّم الله ذلك، (و ما دُبِحَ على النُّصَب) كانوا يذبحون لبيوت النيران و قریش كانوا يعبدون الشجر و الصخر فيذبحون لهما (و أن تستقسموا بالأزلام ذلكم فسق) قال: كانوا يعمدون إلى الجزور، فيجزونه عشر أجزاء، ثمّ يجتمعون عليه فيخرجون السهام و يدفعونها إلى رجل و السهام عشرة، سبعة لها أنصباء و ثلاثة لا أنصباء لها، فالتى لها أنصباء الفذّ و التوأم و المسبل، و النافس و الحلس و الرقيب و المعلى؛ فالفذّ له سهم و التوأم له سهمان و المسبل له ثلاثة أسهم و المعلى له سبعة أسهم و اما التى لا أنصباء لها. السفیح و المنیح و الوغد و ثمن الجزور على من لا يخرج له من الأنصباء شىء و هو القمار، فحرّمه الله عزّوجلّ.

امام باقر عليه السلام، در تبیین واژه های به کار رفته در آیه فرمود: مردار و خون و گوشت خوک معروفند. وَمَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ؛ یعنی حیوانی که برای بت ها قربانی می کردند و اما (الْمُنْحِقَةُ) تفصیلش این است که مجوسیان حیوان سربریده نمی خوردند و آن را مردار می کردند و می خوردند و گاو و گوسفند را خفه می کردند و چون می مرد می خوردند و (المرتدّیه) گاهی چشم حیوان را می بستند و آن را از پشت بام پرتاب می کردند و چون می مرد آن را می خوردند. (والتطیحة) گاهی میش ها را شاخ به شاخ می انداختند و چون یکی شان می مرد، آن را می خوردند. (و ما أكل السَّبْعُ إِلَّا ما ذكيتم) آن چه را گرگ و شیر می کشت می خوردند و خدا آن را حرام کرد. (و ما دُبِحَ على النُّصَب) برای آتشکده ها قربانی می کشتند و می خوردند، قریش هم درخت و سنگ را می پرستیدند و برای آن ها قربانی می کشتند و می خوردند. (و أن تستقسموا بالأزلام ذلكم فسق) قریش شتر نحر شده را ده بخش می کردند و بر سر آن جمع می شدند و با تیر قرعه می کشیدند و آن را به دست اشخاص می دادند، تیرهای قمار ده تا بود، هفت تای آن ها سهمیه داشت و سه تا سهمیه نداشت، نام آن هفت که سهمیه داشت فذع، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلى بود. فذ یک بخش می برد، توأم دو بخش، مسبل سه بخش، نافس چهار بخش، حلس پنج بخش، رقیب شش بخش، معلى هفت بخش و آن سه که سهمیه نداشتند سفیح و منیح و وغد نامیده شدند، بهای شتر کشته به گردن کسانی بود که تیر بی سهم به آنها اصابت می کرد و این قماری است که خداوند آن را

حرام کرده است. (کمره‌ای، محمد باقر، ترجمه و شرح فارسی خصال صدوق، ج ۲، ص ۲۱۸ ح ۴۴)

نتیجه گیری:

از مجموع آنچه در این مقاله گذشت سه نتیجه بدست آمد که به اختصار عبارتند از:

- ۱- دانش لغت و علم به مفردات از جمله علمی است که آگاهی از آن برای هر قرآن پژوه ضرورتی اجتناب ناپذیر بوده و این علم جزئی نخستین علمی است که از آغاز مورد توجه قرار داشته و بدون توجه به آن پرداختن به تفسیر کاری ناروا و غیر ممکن می نماید.
- ۲- از جمله روش‌هایی که معصومان (علیهم السلام) برای تفسیر قرآن به کار گرفته و به عنوان یک روش مجاز و مشروع در تفسیر قرآن راه ورود به تفسیر برای دیگران از طریق آن را ممکن دانسته اند، تفسیر به وسیله لغت، صرف، نحو و در یک جمله تفسیر ادبی است.
- ۳- یکی از مهم ترین منابع برای تفسیر ادبی قرآن روایات بجای مانده از معصومان (علیهم السلام) است. چرا که در احادیث بجای مانده از آن بزرگواران نمونه های فراوانی یافت می شود که آنان از طریق توجه دادن به معنی لغوی، بازگو کردن نکات ادبی، تکیه بر قواعد صرف، نحو، معانی و بیان و ذکر کاربردهای عرفی و واژه های مترادف و ... به تفسیر پرداخته اند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن فارس، حسین بن احمد، معجم المقاییس فی اللغة، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ هـ ۱۹۹۴ م.
۳. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، بی تا.
۴. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ط ۱، موسسه البعثة، قم، ۱۴۰۷.
۵. حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثقلین، ط ۲، مطبعة الحکمة، قم، بی تا.
۶. راغب اصفهانی، ابی القاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، مطبعة المیمية، مصر ۱۳۲۴ هـ.
۷. رضایی کرمانی، محمد علی، علامه شبر و تفاسیر سه گانه، چاپ اول، انتشارات تابان، تهران ۱۳۸۰.
۸. شبر، سید عبدالله، صفوة التفاسیر، مخطوط.
۹. شیخ صدوق، التوحید، موسسه النشر الاسلامی، التابعة للجماعة المدرسین بقم المشرفة، بی تا.
۱۰. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، انتشارات جهان، تهران، بی تا.
۱۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۰ هـ.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، ط ۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۶۲ هـ ش.
۱۳. کمره ای، محمد باقر، خصال شیخ صدوق با ترجمه و شرح فارسی، چاپ هفتم، انتشارات کتابچی، تهران، ۱۳۷۴.
۱۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ط ۲، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.